



[هنرمندان معاصر ایران]

علی اکبر صفائیان

حسن موریزی نژاد

"پدرم را زیاد به یاد ندارم؛ چون در چهارسالگی ام، درحالی که وی چهل سال بیشتر نداشت، فوت کرد. تنها خاطره کوچکی که از آن دوران به یادم مانده، از روزهای بیماری اش هست. درحالی که در سرسرای خانه خوابیده بود، من او را باد می زدم. چندروز بعد در همان سرسرا گریه و شیون مادر و فامیل بود و فوت پدر."

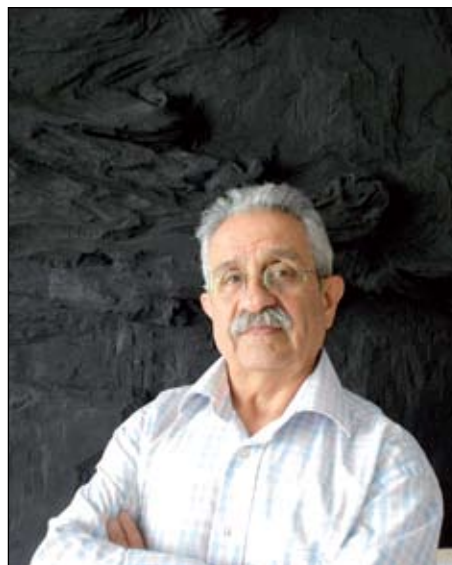
هرچند علی اکبر حضور پدرش را چندان ندید، اما منش و روش او پایدار ماند و توسط برادران بزرگتر به او نیز رسید. "پدرم بسیار اهل عرفان و درویش مسلک بود."

بیشتر مردم سنگسر گله دار و کوچ نشین بودند، ولی پدر علی اکبر چندان گوسفندی نداشت و در عوض به کار چوبداری (خرید و فروش دام) مشغول بود. جمعیت زیاد خانواده (هشت فرزند) کار مدام می طلبید. اما مرگ نابهنگامش سبب شد همه بار مسئولیت بر دوش مادر قرارگیرد؛ بی هیچ آندوخته و پشتوانه‌ای. پس ناچار به تهران نقل مکان کردند. اینجا فرصت کار برای برادران بزرگتر بیشتر فراهم می شد.

ابتدا در محله امامیه و چندی بعد در نظام آباد ساکن شدند. تمام دوران دبستان را در مدرسه **صویراسرافیل** و در محله نظام آباد درس خواند. دبستان جایی برای بروز توانایی های او بود. بهتر از همه نقاشی می کشید و انشا می نوشت، اما در درس های دیگر اوضاع چندان خوب نبود. ولی به هر حال قبول می شد تا تابستان ها را در کنار برادران بزرگترش به کار بپردازد. تابستان برای او فصل نان بود و حداقل باید که بخشی از مخارج مدرسه را خود تأمین می کرد. علاوه بر آن، باید که برای آینده نیز شغلی فرامی گرفت و برای این منظور همراه با برادرانش به کار بنایی می پرداخت. تابستان سال های دبستان این گونه می گذشت.

اولین جرقه های علاقه به نقاشی در کنار برادر بزرگترش **باوردی** (فرزند سوم) اتفاق می افتد. او پسر حساس و اهل ذوقی بود و در کنار کار سخت روزانه در هر فرصتی نیز نقاشی می کشید. گاه چیزهایی برای دل خودش و بعضاً برای زن های همسایه نقشه هایی برای گلدوزی ترسیم می کرد. "برادرم صدای خوبی نیز داشت و اهل خواندن آواز بود؛ اما، انگار هرگز حادثه یا شوکی که به طور جدی او را به سمت هنر بکشد، برایش رخ نداد."

دوران دبستان را که به پایان رساند - پس از مدتی ترک تحصیل - درس را به طور شبانه در دبیرستان آذر (میدان بهارستان) ادامه داد، تا در تلاش معاش با برادرانش بیش تر همکاری کند. به مرور سیمان دست های علی اکبر را حساس ساخت و بر اثر تماس با آن تاول های چرکینی می زد. بنابراین، به همکاری



متولد اول فروردین ۱۳۲۶ سنگسر
تحصیل در هنرستان کمال الملک (۱۳۴۷)
بیش از چهل و پنج نمایشگاه فردی در ایران و اروپا
بیش از شصت نمایشگاه گروهی در ایران، ژاپن و اروپا



با یکی از برادرانش، که به تازگی مغازه‌ای خواربارفروشی در خیابان امیرشرفی دایر کرده بود، مشغول شد. هرچند این کار چندان نپایید و باز در کنار برادرانش کار بنایی را ادامه داد، اما در این مدت انسانی سر راهش قرار گرفت که مسیر زندگی او را برای همیشه دگرگون کرد.

"حسن حاتمی آذر - نقاش و گرافیست - از جمله مشتری‌های ما بود. وقتی دید اوقات بی‌کاری‌ام را در مغازه به نقاشی یا مطالعه می‌پردازم، توصیه کرد به هنرستان کمال‌الملک بروم."

ثبت نام در هنرستان درهای تازه‌ای را به روی او گشود. از آن پس - صبح تا ظهر - در کنار برادرانش بنایی می‌کرد؛ از ساعت دو تا شش در هنرستان به فراگیری نقاشی می‌پرداخت و، بعد از آن، پیاده به میدان بهارستان راهی می‌شد تا در دبیرستان شبانه درسش را ادامه دهد (۱۳۴۴).

این زمان هنرستان کمال‌الملک به واسطه حضور اساتیدی نظیر حسین شیخ - که رئیس هنرستان هم بود - داوودی، بهرام عالیوندی، ویشکایی، رفیع‌حالی، و، در بخش مینیاتور، یوسفی، التافی و جلال سوسن‌آبادی یکی از پربارترین دوره‌های خود را سپری می‌کرد. حضور در چنین فضایی انگیزه‌های تازه‌ای به او بخشید تا بسیار جدی، هدف‌مند و پرکار نقاشی و مجسمه‌سازی را ادامه دهد.

"دوران هنرستان یکی از پربارترین دوران زندگی مرا تشکیل داد."

هنرستان جایی صرفاً برای فراگیری نقاشی و مجسمه‌نویسی نبود، بلکه آنجا دوستی‌هایی نیز شکل گرفت که به همدلی و همراهی آنان تبدیل شد و از هم بسیار آموختند.

"اسماعیل رضایی، ترقی‌جاء، اصغرزاده (که بسیار زیبا پرتره می‌کشید)، عباس مجابی، ناصر کاظمینی، رازفر و ... از جمله دوستانی هستند که آنها را هنوز به خاطر می‌آورم. ارتباط بسیار خوبی بین ما بود؛ با هم کار می‌کردیم، به بحث می‌پرداختیم، به طبیعت می‌رفتیم، به قهوه‌خانه‌ها و گاه محلات پایین شهر مثل دروازه‌غار، مولوی، میدان سیداسماعیل و ... رفته و طراحی می‌کردیم. ردوبدل کتاب و مجلات ادبی و گفت‌وگو درباره آنها و ... هنرستان واقعاً برای من فقط محلی برای فراگیری نبود، بلکه جایی برای زندگی بود."

بهرام عالیوندی و به خصوص رفیع‌حالی از جمله معلم‌های مؤثر وی در هنرستان بودند. عالیوندی خیلی زود با هنرجویان دوست می‌شد و رابطه‌ای صمیمی با آنها برقرار می‌کرد.

"رفیع‌حالی نقشی پدرانانه داشت و استاد بسیار خوبی بود و مؤثرترین معلم کار و زندگی من شد. نه تنها به ما پرسپکتیو،

آناتومی و مجسمه‌سازی یاد می‌داد، بلکه ما را نیز با کتاب آشنا ساخت و برای ما کتاب می‌آورد. تمام بیست‌جلد کتاب‌های تاریخ تمدن ویل دورانت را برای مطالعه به‌مرور در اختیارم گذاشت ... انسان بسیار شریف و خلاق بود. او، علاوه بر معلمی و مجسمه‌سازی، هنرپیشه نیز بود و فیلم‌های زیادی را از جمله در فیلم **محلل** بازی کرده. وی همچنین استاد تئاتر بود و جزو اولین کسانی است که در تئاتر **نصر** به‌عنوان بازیگر، طراح صحنه و ... کار کرده."

علی‌اکبر صفائیان در چنین فضایی با شور و انرژی بی‌حدی به کار پرداخت. بسیار کار می‌کرد و برای این منظور نه تنها تحصیل در مدرسه را ادامه نداد، بلکه پس از برگزاری اولین نمایشگاه فردی‌اش در خانه آفتاب (۱۳۴۹)، کار بنایی نزد برادرانش را کنار نهاد و زندگی مستقلی در پیش گرفت و یکسره خود را وقف هنرش (نقاشی و مجسمه‌سازی) کرد.

مجسمه‌سازی نیز از هنرستان و از کلاس رفیع‌حالی برای او جدی شد. سال‌ها کار با گل و گچ دست او را برای کار با این مصالح آموخته کرده بود.

"همان هفت یا هشت‌ماه اول آقای حالتی به من مدرک مجسمه‌سازی داد و از کارم بسیار راضی بود."

صفائیان با اولین نمایشگاه خود در خانه آفتاب خیلی‌ها را شگفت‌زده کرد؛ بسیار مورد تشویق قرار گرفت و موفق به فروش تعدادی از کارهای خود شد. نویسنده‌ای به نام **فلورانس** بعد از دیدن این نمایشگاه، در مطلبی که در روزنامه آینه‌گان به‌چاپ رسیده است، در این باره می‌نویسد: "این نقاش جوان - که تا اندازه‌ای ناشناخته است - با چنان یقین و اطمینانی بر صحنه گالری‌ها حضور یافته که به‌صرفه غافل‌گیر می‌کند. به‌راستی، این استعداد رسیده و این گرایش به اصالت را، که به آسانی می‌توان پیش‌بینی کرد که در سال‌های آینده تثبیت خواهد شد، از کجا آورده است؟"

نویسنده در ادامه کارهای وی را فانتاستیک می‌نامد و با اشاره به باب روزی بودن و رواج آن از طریق فیلم و کتاب و مجله و حتی نشریات کودکان، در توضیح آن می‌نویسد: "فانتاستیک به شعر تعلق دارد، یا به رؤیا، یا به کابوس. و اگر دل‌تان بخواهد به داستان پریان برای اشخاص بزرگسال. **فانتاستیک** قلمرو غیرواقع است."

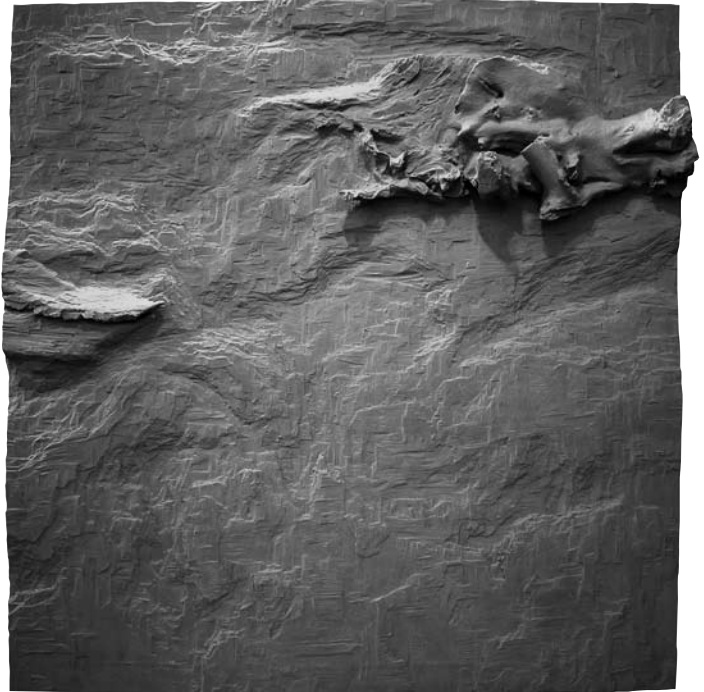
درباره مضمون آثار نیز می‌گوید: "موضوع گشت‌وگذار **فانتاستیک** صفائیان، بدن انسان - مؤنث یا مذکر - است که بر مبنای اندیشه‌ای است که کوشش می‌کند بدن انسان را، دست‌کم با افراط‌هایش به دنیای گیاهی پیوند دهد ..."^۲

بعد از این شاهد نمایشگاه‌های متعدد هر ساله وی - چه به‌طور فردی یا گروهی - در گالری‌های مختلف و فعالی مثل گالری‌های سیحون، قن‌دیز، مهرشاه، سولیوان، شیخ، مس، خانه آفتاب، هتل ایترکنستینتال، تخت جمشید و ... هستیم که جز از طریق پشتکاری که داشت، برپایی این همه امکان‌پذیر نبود.

در نمایشگاهی که وی در ۱۳۵۴ ارائه کرده است، جواد مجابی این‌گونه می‌نویسد: "... کوشنده، جست‌وجوگر و پویاست و درنگ نمی‌کند. به محدوده یافته‌هایش پای‌بند نمی‌شود. این نقاش کوچک‌اندام و محجوب را نمی‌توان ندیده گرفت. از هم‌اکنون سایه غول‌آسایش را در قلمرو نقاشی می‌شود حس کرد. ده‌ها کار کوچک و بزرگ او، که دو طبقه نگارخانه را پوشانده، آزمون‌های گوناگون او را می‌نمایاند. نخست پرکاری او نظر را می‌گیرد. او نقاش روزهای جمعه نیست که به تفنن روزهای تعطیل را کار کند. همه ساعت‌های خوش روز یا شب را، که توان و شوق کار کردن داشته، در خدمت هنر کرده است.

بنده هنر است، نه برده شغل. صفائیان این جنون را دارد که یکسره به خود و هنر خویش متعلق باشد. این همه کارهای متنوع و فراوان، که غالباً ساخته سال‌های ۵۲ و ۵۳ است، تنها از راه سخت‌کوشی و مراقبت مداوم حاصل شده. مضامین کارهای او، پرداخت‌های فنی، شگردها و تجربه‌های هنری‌اش نظارهای طولانی را می‌طلبد. در کارهای او چند عنصر به روشنی دیده می‌شود: عرفان در رابطه با اندیشه‌های مذهبی و بینش شرقی از یکسو و از سوی دیگر در ارتباط با ادبیات، چشم‌اندازهای تازه‌ای برای نقاش پدید آورده است. عرفان برای صفائیان قبض و گرفتگی نیست، بسط و گشادگی است. شکفتن، پرواز کردن، از پیله تنهایی به‌درآمدن، با دیگران و در نهایت با جهان و آفرینش دم‌ساز شدن است. گل‌هایی از قلب آدمی می‌رویند. آدمیانی از درون گل‌ها سر می‌زنند، در فضا می‌شکفتند، در ابرها محو می‌شوند، در اشیای عالم محو می‌گردند، در نشئه هستی غرقه‌اند. اینها را صفائیان به مدد ژرف‌جویی در شعر و موسیقی عرفانی یافته و یافته‌هایش را با جذب و شوق بر پرده آورده است ..."

در ادامه، درباره روش کار نقاش این‌گونه توضیح می‌دهد: "صفائیان در پرداختن تابلوهای خود دید یک‌مینیا توریست ایرانی را دارد. از یک گوشه تابلو کار خود را آغاز می‌کند، بی‌طرح و نقشه‌ای از پیش. جاذبه رنگ و خط او را به پیش می‌رانند. در پی کامل کردن دنیایی است که در ژرفای ضمیرش دارد. از گلبرگ‌های یک گل آغاز می‌کند، گل کامل می‌شود، از تن گل دستی می‌روید و به سوی ابر قد می‌کشد، لحظاتی



خاکستری‌های آن تأکید می‌شود. صفائیان با کمک چنین رنگ‌هایی فضای سرشار از ابهام و پررمزورازی را از هستی خلق کرده، که همچنان در باور دیرینه او به عرفان و ذن و نیز عشق عمیق وی به طبیعت ریشه دارند.

•••

سال‌های زندگی صفائیان در آلمان - از بسو ورود - دور از شهرهای بزرگ و در نقطه دنج و آرام و نزدیک به طبیعت سپری شده. اما با بزرگ‌شدن فرزندان و استقلال و سپس دورشدن‌شان، از یک‌سال پیش به برلین نقل مکان کرده‌اند. "در حال حاضر، بیش تر کارهایم به صورت برجسته‌اند و از مواد گوناگونی برای این منظور استفاده می‌کنم. در کنار نقاشی، مجسمه‌سازی با استفاده از چوب، مرمر و برنز را ادامه می‌دهم. علاوه بر اینها، گاه به میناکاری و لیتوگرافی نیز مشغول می‌شوم." "صفائیان از معدود هنرمندانی است که در دوره‌های کاری، مدام خود را ورق زده و بار دیگر خود را در برابر سفیدی کاغذ و بوم تنها یافته است. یک آدم با تمام احساس و تفکر و تجربه‌اش در برابر بوم سفید - تنهای تنها؛ و این جنگ بین تنهایی او و سفیدی بوم، هرگز خونین‌ومالین یا غبارآلود و دودآگین نگشته است. همواره رنگارنگ و شاد و پر از طبیعت و زندگی بوده است. حتی اگر عاشق و معشوق پشت پرده خیال ناز و تمنا می‌کنند، پرده خیال نقاشی‌های صفائیان هرگز مخوف و تاریک نیست، بلکه مثل نگاهش پاک و شفاف است، شاد و زلال؛ چشمه"^۱.

پی‌نوشت

۱. علی‌اکبر به اتفاق خواهر دوقلوی خود ششمین و هفتمین فرزند خانواده می‌شدند.
 ۲. گشت‌گذار در قلمرو فانتاستیک، آیندگان، چهارشنبه، ۱۴ بهمن ۱۳۴۹، ص ۴.
 ۳. از رویش یک‌گل تا انفجار جهان، روزنامه اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴.
 ۴. سونا گرامی طراح گرافیکست است.
 ۵. آرش صفائیان آهنگ‌سازی کلاسیک و آهنگ‌سازی فیلم را در شهر مونیخ آلمان تمام کرده و یکی از موفق‌ترین آهنگ‌سازان جوان آلمان است. درنا صفائیان نیز تحصیلاتش را در رشته هنر و مدیا و فلسفه تا سطح دکترا به پایان رسانده است.
 ۶. عباس معروفی، به بهانه افتتاحیه آتلیه علی‌اکبر صفائیان در برلین - ۲۰۱۱.
- * برای مشاهده بیش تر کارهای صفائیان می‌توان از سایت وی دیدن کرد: www.safaian.com

"برای این که سرمایه‌ای برای این کار فراهم کنم، چیزهای زیادی از جمله همه کتاب‌هایی را که سال‌ها قبل جمع‌آوری کرده بودم، فروختم. کار را شروع کردیم و داشت خوب پیش می‌رفت؛ اما پوستی از من کنده شد که قصه زیادی دارد. سرانجام این کار را رها کردم ...".

صفائیان در ۱۳۶۵ ایران را ترک می‌کند. در این زمان او صاحب دوفزند شده (آرش متولد ۱۳۶۱ و درنا متولد ۱۳۶۳).

"در آلمان نزدیک شهر بایروت مقیم شدیم که محل زندگی واگنر بوده و هر ساله فستیوالی نیز به همین نام برگزار می‌شود. اینجا باید از نو شروع می‌کردیم؛ اما خیلی زود از نمایشگاه‌های استقبال شد و برنده مناقصه‌های مختلف هنری شدم؛ از جمله، دانشگاه ورتسبورگ و چندین پروژه دیگر".

اولین نقاشی‌هایی که در آلمان می‌کشید، همچنان دارای فضایی سوررئالیستی و مضمونی سخت نوستالژیک بودند. اما به مرور تغییرات ژرفی در نقاشی‌ها و مجسمه‌های وی رخ می‌دهد. به نظر هنرمند تلاش می‌کند این دورا (نقاشی و مجسمه‌هایش) یک‌جا به کار برد. نقاشی‌های او شکلی برجسته پیدا می‌کنند با کادری که دیگر الزاماً چهارگوش نیستند. حتی انگار که روند کار نیز اصلاً با کادری آغاز نمی‌شود، بلکه کادرها هم به‌طور اتفاقی، با فرمی گاه مضرس و غیرمترافی که دارند، در طی کار شکل می‌گیرند.

رنگ‌های رقیق و روحی گذشته نیز جای خود را به تودهرنگ‌های درهمی می‌بخشند که دیگر فرم‌های آشنای پیشین را نشان نمی‌دهند و به فضایی آستره تمایل یافته‌اند. اما نه آستره‌ای محض. کمی که دقت شود، همچنان از لابه‌لای آنها می‌توان پیکرهای مبهمی از انسان ویا فرم‌هایی پارچه‌گون را مشاهده کرد.

این کارها از مواد ترکیبی - رنگ‌های مختلف و چسباندن - و اغلب روی مقوا اجرا شده‌اند، ولی به مرور تخته‌های پهن و ضخیم جای آنها را می‌گیرند.

استفاده از چوب این امکان را به هنرمند داده که با کمک مغار، بوم خود را به صورت نقش برجسته درآورد؛ نقش برجسته‌هایی که غالباً رگه‌های چوب را دنبال کرده و نه تنها بر ماهیت چوب تأکید دارند، بلکه پیچش و ساختار ارگانیک آنها فضای پویایی را می‌آفرینند که سرشار از احساس طبیعت است. هنرمند گاه تکه‌های چوب ویا تنه‌های درخت را بر بوم می‌چسباند، تا این برجستگی با تأکید بیش تری نمایان شود.

رنگی نیز که از این پس هنرمند به اثر خود اضافه می‌کند، برخلاف تنوع و گوناگونی گذشته، به‌سوی محدودیت رنگی تمایل می‌یابد و درعین حال بیش تر بر غلظت، بافت و تنوع

می‌رسد که مکاشفه او در رنگ به پایان می‌رسد و تابلو کامل می‌شود. صفائیان شیفته رنگ است؛ رنگ‌های درخشان و تند؛ رنگ‌هایی که به دل‌مردگی و پریدگی رنگ‌های واقعیت نیستند ..."^۳

در طی این سال‌ها وی مجسمه‌سازی را نیز در کنار نقاشی پیش می‌برد. بیش تر پیکره‌هایی از انسان و تعدادی نیز آستره که عمدتاً روی چوب بودند و برخی هم با گل کار کرد.

"در این زمان حساسیت عرفانی، مرا به بودیسم کشاند. مدتی به گیاهخواری پرداختم و به‌طور حرفه‌ای کوه‌نوردی می‌کردم. همه اینها باعث شدند تا به اتفاق چهارتن از دوستان برای صعود به قله‌ای در هیمالیا با ارتفاع شش هزار و دویست متر، به آن سمت راهی شوم. برای این منظور ماشینی خریدم، از طریق افغانستان و پاکستان و هندوستان و سپس نپال و تا قله مورد نظر رفته و همین مسیر را مجدداً با ماشین خودمان برگزشتیم. این سفر پرماجرنا نزدیک به سه‌ماه طول کشید و تأثیر زیادی روی من و در نتیجه روی نقاشی‌هایم داشت. از آن پس رنگ‌ها در کارهایم قوی تر شدند و سمبول‌هایی از بودیسم و دائوئیسم نیز در کارهایم حضور یافت"^(۱۳۵۶).

با اولین زمزمه‌هایی که از وقوع انقلاب در ایران به گوش رسید و تا زمانی که تمام وکمال به خیابان‌ها کشیده شد، با شور بسیار به همراهی با آن پرداخت. تأثیر این واقعه در کارهای سوررئالیستی او نه رنگ‌وبوی شعاری گرفت و نه شکلی توصیفی و روایی. هرچند بی‌تأثیر از ادبیات نبود و مضامینی از حلاج و عین‌القضات را نیز در کار خود آورد و به‌گونه‌ای حساسیت‌هایش را نسبت به وقایع جاری بیان می‌کرد؛ اما فضای کارهایش همچون گذشته پرمزم و پوشیده از معنا می‌نمود. شش‌ماهی از انقلاب بیش تر نگذشته بود که به قصد تجربه و دیدار راهی فرانسه شد. در اینجا با سونا گرامی ازدواج می‌کند (۱۹۸۰).

"مدت دوسالی که در پاریس بودیم، برایم بسیار پربار بود. دیدن کارهای هنری در گالری‌ها و موزه‌ها و کسب تجربه‌های تازه‌ای از آزادی، دموکراسی، آزادی‌های فردی و ... جنگ ایران و عراق باعث شد که به ایران برگردیم؛ در شرایطی که هواپیما نبود و از طریق زمینی و با مشکلات فراوان به ایران رسیدیم ...".

در برگشت با تصمیم به شروع زندگی تازه‌ای کار را دنبال می‌کند. حضورش در نمایشگاه‌های گروهی متعدد در سال‌های جنگ دلیل این ادعاست. اما، امرا، معاش از این طریق غیرممکن بود؛ پس به کارهای دیگری مشغول شد. حتی مدتی به کار بنایی پرداخت. تا این که با مشارکت یکی از دوستانش تصمیم به دایر کردن یک تولیدی بستنی گرفتند.